

۱۳۷۸۷۲۵

داستان‌های حماسی شاهنامه فردوسی

خاقان چین

ابوالقاسم فردوسی

به کوشش: مجید هاشمی

انتشارات آریا سان

تهران - ۱۳۹۴

سرشناسه فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹-۴۱۶ق. عنوان قراردادی: شاهنامه
برگزیده، عربی و ناصح پدیدآور: خاقان چین / تالیف ابوالقاسم فردوسی؛ به
کوشش مجید مسمی، مشخصات نشر: تهران: آریاسان، ۱۳۹۴. مشخصات
ظاهری: ۱۷۸ ص. شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۱۹۳-۱۵۹-۹. وضعیت
فهرست نویسی: فیبا. فروست. داستانهای حماسی شاهنامه فردوسی: شعر فارسی
قرن ۴. شناسه افزوده: هاشمی، مجید. ۱۳۶۱ گردآورنده. رده بندی کنگره:
۱۳۹۴ ۱۴۱۴ / PIR۴۴۹۱. رده بندی دیویی: ۱ / ۸۱۴ شماره کتابشناسی:

۴۰۵۱۱۹۹

داستان‌های حماسی شاهنامه فردوسی

خاقان چین

ابوالقاسم فردوسی

به کوشش: مجید هاشمی

ناشر: انتشارات آ. باستان

نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۴

تیراژ: ۵۰۰ جلد

شابک: ۹-۱۵-۸۱۹۳-۶۰-۶۰۰

قیمت: ۳۵۰۰۰ ریال

فهرست

۹	 مقدمه
۱۹	 داستان مهبود دستور نوشین را
۲۵	 آشکارا شدن افسون زروان و یهودی رشت سدن مردو
۳۰	 ساختن نوشین روان شازسان سورسان را
۳۲	 داستان رزم خاقان چین با هیتالیان
۳۸	 آگاه شدن نوشین روان از کار هیتالیان
۴۴	 لشکر کشیدن نوشین روان برای جنگ خاقان چین
۴۶	 نامه‌ی خاقان چین به نزد نوشین روان
۵۱	 پاسخ نامه‌ی خاقان چین از نوشین روان
۵۴	 نامه‌ی خاقان درباره‌ی دادن دختر خویش را به نوشین روان

- فرستادن نوشین روان به ایران ۶۰
- فرستادن خاقان چین و دختر را به همراه ۶۶
- بازگشتن خاقان چین و دختر کشیدن ۷۱
- بازآمدن نوشین روان به ایران به پیروزی ۷۵
- اندر آرام یافتن جهانیان از آید نوشین روان ۷۸
- پند دادن بوزرجمهر نوشین روان ۸۱
- اندر فرستادن رای هند شطرنج را نزد نوشین روان ۹۸
- ساختن بوزرجمهر نرد را و فرستادن نوشین روان را به هند ۱۰۴
- ناشناختن داندگان رای هند نردبازی را ۱۰۸
- داستان گؤ و طَلَخَنْد و پیدا شدن شطرنج ۱۱۱
- گفت‌وگوی کردن گؤ و طَلَخَنْد از بهر تخت ۱۱۶
- جنگ ساختن گؤ و طَلَخَنْد ۱۲۳
- پند دادن گؤ طَلَخَنْد را ۱۲۶
- جنگ گؤ و طَلَخَنْد ۱۳۲

- بار دیگر کرد و طَلَخَنَد و مردن طَلَخَنَد بر پشت پیل ۱۳۹
- آگاهی یافتن مادر طَلَخَنَد از مرگ پسر ۱۴۴
- بازی شطرنج ساختن ز بهر طَلَخَنَد ۱۴۷
- گفتار اندر آوردن بُر زون کیله را از هندوستان ۱۵۰
- خشم گرفتن نوشین روان بر زرجا هر و بد نرمودنش ۱۶۰
- گفتار اندر توقیع نوشین روان ۱۶۶

مقدمه

ابوالقاسم فردوسی از لحاظ زندگانی، کردنی، تاریخ و داستان ملی و از جهت نفس تازه دمیدن به زبان فارسی بی شبهه بزرگترین شاعر ایران است. و دیگر سراینده‌گان و گویندگان ما در این هنر به پای او نمی‌رسند استادی به بزرگی تاریخ که در چاهای به جهان ادبیاتمان گشود هم او بود که پارسی را زنده کرد و با شیوایی سخن، ادیبان را ماندگار کرد. تا آنجا که آوازه‌اش تا کرانه‌ها پیچید. فردوسی یکی از ستارگان درخشان آسمان ادب فارسی و از مفاخر نام آور ملت ایران است و به سبب همین عظمت مقام و مرتبت، زندگی و زمانه، سایر بزرگان درجه اول ایرانی با افسانه‌ها و روایات مختلف آمیخته شده دروغا شخصی بدین بزرگی و مقام، شرح حال و تاریخ زندگیش ناقص و مجهول است و آنچه بر ما معلوم است اندکی زیر است. تولد او در سال ۳۲۹ در قریه باژ از ناحیه طبران طوس بوده یعنی همان جا که امروز آرامگاه اوست. فردوسی

مردی و زن پرست و در میهن پرستی استوار بود. این مطلب را می‌توان در جای جای شاهنامه و خصوصاً از شعر عشق فردوسی که در ستایش ایران و نژاد ایرانی است و به خوبی آشکار است یافت. موریکاسی و پنج سال برای سرودن شاهنامه رنج می‌برد و تمام دارایی خود را از دست می‌دهد و در پایان عمر تهیدست می‌شود چرا که عشق به ایران و ایرانی تا آنجا در وجودش رسوخ کرد بود که بر آن شد تاریخ میهن خود و افتخارات گذشته آنرا که در خطر نیستی و فراموشی می‌دید، ایستاد و توانست از بلاغت و فصاحت معجزه آسا و شیوایی سخن خود بهره‌مند شود و آن را از زبان رفیق موشی برهاند. و باید گفت که در این راه خدایی کرد. تا آنجا که حتی در مرگ پسرش از ادامه کار باز ایستاد تا شاهنامه را همانگونه که از نامش بر می‌آید جاودان نماید، برای ایرانی که می‌خواست جاودان بماند. زبان از گفتن هر آنچه در این ۳۵ سال بر او گذشته قاصر است باشد که پامش «دارد این در دانه تاریخ را». فردوسی از تاریخ نیاکان خود و از داستانها و افسانه‌ها و تاریخ ایران اطلاع و آگاهی داشت و علاقه داشت و تربیت خانوادگی وی را بر این داشت که بدون مشوق و محبت، خود به این کار عظیم دست زند. در حالیکه تذکره‌نویسان در شرح حال فردوسی نوشته‌اند: «به او به تشریق سلطان محمود به نظم شاهنامه پرداخت و علت این اشتباه آن است که نام محمود در نسخ و کتب شاهنامه، که دومین

نسخه شاهنامه فردوسی است توسط خود شاعر گنجائیده شده، نسخه اول شاهنامه که مختصر بود به منظر ساختن متن شاهنامه ابومنصوری، موقعی آغاز شده بود، که ۱۹ سال از عمر دولت سامانی باقی بود و انفرادی تقدیم منظومه خود را به پادشاهی لازم می شمرد ناگزیر به درگاه آل سامان که خریدار آینه آینه بود، روی می نمود و به هر حال نمی توانست در آن تاریخ به درگاه سلطانی که هنوز روی کار نیامده بود بشتابد. محمود، ترک زاد غزنوی نه تنها در شاهنامه استاد طوس تأثیری نداشت، بلکه آنها که او قصد قتل گوینده آن به گناه دوست داشتن نژاد ایرانی و اعتقاد به تشیع بوده است و س.

نظم داستانهای حماسی:

فردوسی ظاهراً در اوان قتل دقیقی حدود «۳۶۹ - ۳۷۶» به نظم داستانهای مشغول بوده و بعضی از داستانها که منفردند «بیژن و گرازان»، را باید در رأس همه قرار داد. داستان بیژن و گرازان یا رزم بیژن و گرازان و یا داستان «منیژه و بیژن»، از داستانهای مشهور قدیم بود که غیر از فردوسی از بعضی از شعرای دیگر عهد غزنوی نیز اشاراتی از آن دیده می شود و این ابیات منوچهری یکی از آن اشارات است:

سبی چون چاه بیژن تنگ و تاریک چو بیژن در میان چاه او من
ثریا سون منیژه بر سر چاه دو چشم من بر او چون چشم بیژن
و در یک طعه من رب به فردوسی نیز اشارتی به داستان بیژن می‌بینیم:
در ایران هر کس بیژن هنوز به زندان افراسیاب اندر است

و این بیت اخیر از شهرت فراوان داستان بیژن و منیژه حکایت می‌کند تا بدانجاکه تصاویر آنها را در ایوان‌ها و بر دیوار خانه‌ها نیز ترسیم کرده‌اند. فردوسی بنابر آنچه از تحقیق در سبک کلام وی در داستان بیژن و گرازان برده، آید داستان داستان را در ایام جوانی ساخته بود. یکی از دلایل این مدعا استعمال الفهای اطلاق فراوانی است که زیاده از لزوم در این داستانها مشاهده گردیده و دلیل آن است که فردوسی چنانکه در دیگر موارد شاهنامه دیده می‌شود، هنوز به نهایت پختگی و استادی و مهارت نرسیده بود. برای مثال در میان ردیف‌ها از یک قسمت این داستان ابیات زیر دارای الفهای اطلاق است:

به پیچید بر خویشان بیژن	که چون بزم بزم برهنه تن
ز تورانیان من بدین خنجر	ببرم فراوان سر را سرا
به پیمان جدا کرد از او خنجر	به چربی کشیدش بنا اندرا

خاک آمد به نزدیک شاه اندرا
گو دست بسته برهنه سرا
یکی دست بسته برهنه تن
یکی را ز پولاد پیراهنا
بینم که این بدکنش دیمنا
فزونی سگالد همی برهنه

یعنی ده درصد این با قاضی ابی که الف‌های زائد دارد استعمال شده و این وضع در اشعار فردوسی کمتر مشهود است. تاریخ شروع نظم شاهنامه درست معلوم نیست ولی از چند اشاره فردوسی می‌توان تاریخ تقریبی آن را معین کرد. شروع کار فردوسی حدود سال‌های ۳۷۵ - ۳۷۱ هجری می‌باشد.

فردوسی از امرای نزدیک کسی را مأمور آن نبدانست که اثر عظیم و جاودان خود را بدو تقدیم کند و همواره در پی بزرگی می‌گشت که تراوار آن اثر بدیع باشد و سرانجام محمود غزنوی بزرگترین پادشاه عصر خود را یافت.

من این نامه فرخ گرفتم به فال
همی رنج بردم به بسیار سال
ندیدم سرافراز و بخشیده‌یی
پگاه حیان برد خشنده‌ای
همه این سخن بردل آسان نبود
جزاز و خامش هیچ دره آن نبود
به جایی نبود هیچ پیدا درش
جزاز نام شاهی نبود نسبش

که اندر خور باغ بایستی	اگر نیک بودی بشایستی
سخن را نگه داشتی سال بیست	بدان تا سازوار این گنج کیست
چو باندازه محمود با فقر وجود	که او را کند ماه و کیوان سجود
بیمه بشت بر سر تخت داد	جهاندار چون او ندارد بیاد

از این ابیات بخوبی ثابت می‌شود که فردوسی همواره در فکر آشنایی با پادشاهی بزرگ بوده که شاهنامه خود را بنام وی کند و آخر کار قرعه بنام محمود زد. گویا این امر در شصت و پنج یا شصت و شش سالگی شاعر حدود سال «۳۹۴» یا «۳۹۵» اتفاق افتاد. در این روزگار فقر و تهیدستی او به نهایت رسیده و ضیاع و عقاربخت خود در راه نظم حماسه ملی ایران از دست رفته بود.

نخستین نسخه منظوم شاهنامه شهرت بسیار یافته بود و طالبان از آن نسخه‌ها برداشتند و با آنکه پدید آورنده آن شاهکار به پیری گراییده بود و تهیدستی بر او نهیب می‌زد، هیچیک از بزرگان و آزادگان با دانش که از منظومه زیبایش بهره‌مند می‌شدند در اندیشه پاداشی برای آن آزاده مرد بزرگوار نبودند در حالی که او نیازمند یاری آنان بود و می‌گفت:

چو بگذشت سال از برم شصت و پنج فزون کردم اندیشه درم و رنج

به پیش اختر دیر ساز آمدم	به تاریخ شاهان نیاز آمدم
نبشتند یکسر سخن رایگان	بزرگان و با دانش آزادگان
تو گفתי بدم پیش مزدورشان	نشسته نظاره من از دورشان
بگفت اندر احسنتشان زهرام	جز احسنت ریشامند بهره‌ام
وزان بند روشن دل خسته شد	سر بدره‌های کهر بسته شد

در چنین حالی بود که دلائل تاریخات محمود ترک زاد به اندیشه استفاده از شهرت دهقان زاده بزرگوار طوس افتادند. و او را به سلطنت عزیزل محمود، که برای گستردن نام و آوازه خود به شاعر می داد، امیدوار کردند و بر آن داشتند که شاهانه خود را که تا آن هنگام بنام هیچکس نبود به اسم او در آورد. او نیز پذیرفت و بدین ترتیب یکی از ظلمهای فراموش ناشدنی تاریخ انجام یافت. فردوسی باز به تجدید نظم و ترتیب و تنظیم های شاهنامه و افزودن داستانهای نو سروده بر آن همت گمارد و به مدح محمود غزنوی در حدود ۴۰۰-۴۰۱ هجری آماده تقدیم به دستگاری سلطنت محمودی شد و شاهنامه در سال ۴۰۰-۴۰۱ هجری آماده تقدیم به دستگاری سلطنت محمودی شد و فردوسی از ارتکاب این اشتباه آن دید که می بایست! بدین گونه که پس از ختم شاهنامه آنرا از غزنین به طوس برد و به محمود تقدیم کرد و خلاف انتظاری که داشت مرد ته‌ج و محبت

پادشاه، غریب قرار نگرفت و با آنکه بنا بر روایت مختلف پادشاه غزنوی تعهد کرده بود که در برابر هر بیت یک هزار بدو بدهد بجای دینار درهم داد و این کار مایه خشم دهقان بزرگ منش طوس گشت. بنابراین بر همان روایت همه درهم‌های محمود را به حماسی وقفاعی بخشید! علل اختلاف فردوسی، محمود بسیار است و مهمترین آنها اختلاف نظر آن دو بر سر مسائل سیاسی و نژادی و دینی است. فردوسی در شاهنامه بارها بر ترکان تاخته بود و حال آنکه محمود ترک زاده بود و سردار او ترک بودند و او و فرزندانش فقط با «تاجیکان» به پارسی سخن می‌گفتند و با این احوال تبعاً بر دشنامهای فردوسی به ابا و اجداد او برایش دشوار بود. بدتر از همه اینها فردوسی شیعه بود و انانیت همه شیعیان در اصول دین به معتزلیان نزدیکی داشت و بالاتر از اینها مشرب فلسفی او هم از جای جای شاهنامه آشکار است. اما محمود دشمن هر شیعه و کشنده و بردارکننده هر معتزلی و هر فلسفی مشرب بود. او سنی متعصب و کرامی خشک خام‌اندیشی بود و فقط با خام‌اندیشانی که به گرد او زبان به تأیید اعمالش در خراسان و ری و هندوستان می‌گشودند سر سازگاری داشت به با آن‌که مرد درست‌اندیشه آزاد فکری چون فردوسی که از پشت آزادگان و بزرگان آمده بود.

فردوسی این آزاده مرد ناگهان حربه تکفیر را بالای سر خود دید و نه بداند که به جرم الهاد

در زیر پای پیلان ساییده خواهد شد. پس ناگزیر از دام بلاگریخت و از غزنین به هرات رفت و با اسماعیل و راف پدر ازرقی شاعر پناه پرد و شش ماه در خانه آن آزاده مرد پنهان بود تا طالبان محمود به طوس رسیدند و رگشتند و چون فردوسی ایمن شد از هرات به طوس و از آنجا به طبرستان نزد پادشاه شاهی مانع، باو نندی آن دیار بنام «سپهد شهربار» رفت و بدو گفت که در این شاهنامه همه سخن از پاک و بزرگ تو می رود، بگذار تا آنرا بنام تو کنم. لیکن او از بیم تیغ محمود لرزان بود و بدین کار تن در نداد. بعد از این حوادث فردوسی از طبرستان به خراسان بازگشت و آخرین سالهای نومییدی و ناسطری خود را به تجدید نظرهای نهایی در شاهنامه و بعضی افزایشها بر ابیات آن گذراند تا به سال ۱۱۱۱ هجری در زادگاه خود «باز» درگذشت و در باغی که ملک او بود مدفون گردید، و همانجا مزار اوست.